

ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران و تحولات نواستراتژیک قرن بیست و یکم

دکتر محمد اخباری* / مجید غلامی**

چکیده

بسیاری از متفکرین، پایان جنگ سرد و غلبه غرب بر شوروی را مرادف با پایان یافتن اهمیت جمهوری اسلامی ایران می‌دانستند که تنها همسایگی شوروی را به همراه داشت. اما گذشت زمان، بیانگر استحکام ساخت درونی قدرت ملی جمهوری اسلامی ایران بود و نه تنها از اهمیت استراتژیک ایران در معادلات ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی سال‌های پیش رو در قرن بیست و یکم کم نشد بلکه بر اهمیت آن نیز افزوده شده است. موضوع پژوهش حاضر، بررسی اهمیت ژئواستراتژیکی خلیج فارس با نگاهی به ژئوپلیتیک ج.ا. ایران است و با بررسی تاریخ تحولات استراتژیک سعی دارد به این پرسش پاسخ دهد که قلب تحولات نواستراتژیک قرن بیست و یکم کجا خواهد بود؟ فرضیه اصلی این پژوهش که با روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای تدوین شده است بیان می‌دارد، امروزه ژئواستراتژی و ژئواکونومی بر هم منطبق گشته و عرصه تک بعدی گری نظامی جای خود را به عرصه‌های چندبعدی اقتصادی سیاسی و ... داده است و لذا ایران با داشتن طولانی‌ترین سواحل و همسایگی با خلیج فارس در مرکز ثقل توجهات نواستراتژیک در قرن بیست و یکم خواهد بود. همچنین یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که چگونه خلیج فارس در طول تاریخ تحولات استراتژیک اهمیت خود را از دیرباز تا کنون حفظ کرده و چگونه حفظ خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها

خلیج فارس، ایران، ژئوپلیتیک، ژئواکونومی، ژئواستراتژی.

sardabirjavan@gmail.com

* دانشیار گروه جغرافیای واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

** دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد روابط بین الملل، دانشگاه تهران، ایران

مقدمه

شکل‌گیری دو جنگ بزرگ جهانی اول و دوم به دنبال اهمیت یافتن نظریات اندیشمندانی چون مکیندر، اسپایکمن، ماینگ، هاوس هوفر، ماهان و ... در تحولات سیاسی و نظامی سده بیستم بر سر تصاحب منابع قدرت و ثروت، باعث شد تا دو واژه ژئوپولیتیک و ژئواستراتژی وارد فرهنگ‌های نظامی، سیاسی و بین‌الملل شوند. واژه‌هایی که در دست قدرت‌های جهان و در گذر تاریخ ابعاد مختلفی را به خود گرفتند. ابرقدرت‌ها در دوران جنگ سرد، بنیان قلمروهای ژئواستراتژیک را بر اساس توان نظامی، جغرافیایی و ایدئولوژیک بنا نهادند ولی پس از پایان جنگ سرد به دلایل فراوان از جمله هزینه بسیار زیاد تسلیحات نظامی، مسائل نظامی ایدئولوژیک، اهمیت خود را در مناطق ژئواستراتژیک از دست داده و عوامل انسانی و اقتصادی جایگزین آن شد. ملاک قدرت در قرن بیست و یکم توانمندی اقتصادی در سطح بین‌المللی گشت.

موضوع پژوهش حاضر، بررسی ژئوپولیتیک ایران در بستر تحولات نواستراتژیک قرن بیست و یکم است. اهمیت موضوع از این منظر قابل طرح است که با توجه به توضیحات فوق، خاورمیانه و بالأخص منطقه خلیج‌فارس به دلیل داشتن امتیازات ژئواکونومیکی، از مناطق مهم ژئواستراتژیکی و تأثیرگذار در سال‌های پیش رو خواهد بود. طبعاً ایران نیز به‌عنوان یکی از کشورهای منطقه در قرن بیست و یکم از لحاظ راهبردی و اقتصادی از اهمیت زیادی برخوردار است که نیازمند بررسی‌های بیشتر جهت جلب توجه استراتژیست‌های ملی و بین‌المللی به این موضوع می‌باشد. پرسش اصلی این پژوهش، به دنبال یافتن قلب تحولات نواستراتژیک در قرن بیست و یکم است که نویسندگان با روش توصیفی و تحلیلی، فرضیه خود را در پاسخ به این پرسش چنین بیان داشته‌اند: امروزه ژئواستراتژی و ژئواکونومی بر هم منطبق گشته و عرصه تک‌بعدی گری نظامی جای خود را به عرصه‌های چندبعدی اقتصادی سیاسی و ... داده است و لذا ایران با داشتن طولانی‌ترین سواحل و همسایگی با خلیج‌فارس در مرکز ثقل توجهات نواستراتژیک در قرن بیست و یکم خواهد بود.

گفتار اول: تبیین مفهوم ژئواستراتژی

در نظر زیبگنیو برژینسکی کلمات ژئوپلیتیک، استراتژیک و ژئواستراتژیک برای انتقال دادن معانی ذیل به کار می‌روند: ژئوپلیتیک انعکاس دهنده ترکیب عوامل سیاسی و جغرافیایی در تعیین‌کنندگی شرایط یک منطقه یا حکومت می‌باشد و بر تأثیر جغرافیا بر سیاست تأکید دارد؛ استراتژیک بر به‌کارگیری برنامه‌ریزی شده و جامع اقدامات برای نائل شدن به یک هدف محوری یا به دارایی‌های حیاتی بااهمیت نظامی اشاره دارد؛ و ژئواستراتژیک ملاحظه استراتژیک را با موارد ژئوپلیتیک درهم می‌آمیزد (Brzezinski, 1986: xiv).

ژئواستراتژی جهت‌گیری جغرافیایی سیاست خارجی است. به بیان دقیق‌تر، ژئواستراتژی شرح می‌دهد که یک واحد سیاسی از طریق طرح‌ریزی قدرت نظامی و هدایت فعالیت دیپلماتیک تلاش‌هایش را در کجا متمرکز نماید. فرض اساسی آن است که دولت‌ها منابع محدودی دارند و اگر هم مایل باشند، قادر نیستند که یک سیاست خارجی تمام‌عیار را اجرا نمایند. در عوض آن‌ها بایستی به لحاظ سیاسی و نظامی بر مناطق مشخصی از جهان تمرکز نمایند. ژئواستراتژی این فشار سیاست خارجی یک دولت را شرح داده و با فرایندهای انگیزشی یا تصمیمی‌گیری سروکار ندارد. بنابراین، ژئواستراتژی لزوماً توسط عوامل جغرافیایی و ژئوپلیتیکی برانگیخته نمی‌گردد. یک واحد سیاسی ممکن است به دلایل ایدئولوژیکی، گروه‌های ذی‌نفع، رهبر خویش نسبت به یک مکان اعمال قدرت نماید (Grygiel, 2006:23).

ژئواستراتژی از جمله موضوعات ژئوپلیتیکی است و «در حقیقت علم کشف روابطی است که بین یک استراتژی و محیط جغرافیایی وجود دارد» (عزتی، ۱۳۸۷: ۸). عناصر ثابت ژئوپلیتیک (کشور، سرزمین، جمعیت، جامعه، اقتصاد، سیاست و استراتژی) شالوده ژئواستراتژیک را تشکیل می‌دهند چرا که عناصر طبیعی تأثیر عمیقی در کاربرد ابزار و امکانات دارد. در نظر مجتهدزاده ژئواستراتژیک عبارتست از مطالعه اثر عوامل استراتژیک محیط جغرافیایی منطقه‌ای و جهانی روی تصمیم‌گیری‌های سیاسی حکومت‌ها و اثرگذاری‌های متقابل کشورها در ابعاد منطقه‌ای و جهانی و سیاست‌های قدرتی (غلامی، ۱۳۹۲: ۴۴). همچنین تاش دمیرچی نیز معتقد است «موضوع ژئواستراتژیک بررسی عناصر جغرافیایی مبتنی بر استراتژیک و نائل آمدن به نتایج استراتژیک می‌باشد» (حسین‌پور پویان، ۱۳۸۵: ۲۸).

بسیاری از تحلیل‌گران در مورد رابطه بین موقعیت، وسعت سرزمینی و قدرت ملی به تعمیم‌گرایی پرداخته‌اند. این دانش‌پژوهان «ژئواستراتژیک» ارزش و اعتبار فضا را از لحاظ اقتصادی و

سیاسی و نظامی مورد ارزیابی قرار می‌دهند و در مورد عملکرد روابط بین‌المللی در ارتباط با رعایت امنیت و مصالح ملی توصیه‌هایی را ارائه می‌نمایند. حافظ نیا، ژئواستراتژی را علم روابط ژئوپلیتیک با استراتژی دانسته و تأکید شده است که برای طراحی نظامی و شرکت مؤثر در جنگ و یا حتی فهم صحیح استراتژی و تاکتیک نظامی، آگاهی از تأثیر عوامل جغرافیایی بر عملیات نظامی ضرورت دارد. بر اساس این رویکرد، ترکیب جغرافیا، مسائل جهانی و عوامل استراتژیک، مناطق جغرافیایی ویژه‌ای را شکل می‌دهد که از آن می‌توان به منطقه ژئواستراتژیک تعبیر نمود (حافظ نیا، ۱۳۸۵).

ایولاکوست و بتریس ژیلین معتقدند که واژه ژئواستراتژی و استفاده‌ای که از آن در برخی امور مرتبط با روابط قدرت می‌شود، بر اهمیت اشکال جغرافیایی تأکید می‌کند. این اشکال جغرافیایی اهمیت خود را حتی پس از پیروزی و تا مدت‌های طولانی حفظ می‌کنند. دلیل این امر آن است که فلان تنگه، فلان منبع نفت، فلان شهر بزرگ، فلان سرزمین قومی و حتی فلان مکان نمادین منافع خاصی را در نظر قدرت‌های رقیب جلوه می‌دهد که همین منافع و گاه یکی از آن‌ها، ابزار مهمی برای تضمین کنترل ممتد و تملک آن سرزمین یا برای مقابله با نفوذ رقیب در آن مکان محسوب می‌شوند. برای نمونه، ذخایر نفت خلیج فارس دارای منافع ژئواستراتژیکی مهم بین‌المللی هستند. تنگه جبل‌الطارق و تنگه‌های بسفر و داردانل، گذرگاه و کانال سوئز، تنگه باب‌المنندب و تنگه هرمز از دهه‌های قبل و حتی از قرن‌ها پیش موضوع رقابت‌های ژئواستراتژیکی بوده‌اند. این رقابت‌های استراتژیکی مربوط به رهبران حکومت‌ها و ستادهای ارتش کشورهاست. آنها کمابیش این رقابت‌های دائمی خود را پنهان نگاه می‌دارند و فقط در شرایط بروز بحران یا در لحظه اجرا و حتی پس از اجرای مقاصدشان آن‌ها را موضوع مناظره ژئوپلیتیک بین شهروندان کشور خود یا در سطح بین‌المللی قرار می‌دهند (غلامی، ۱۳۹۲: ۴۶).

گفتار دوم: تجزیه و تحلیل یافته‌های پژوهش

در این بخش نویسندگان با تفکیک تحولات تاریخی مفهوم ژئواستراتژی در سه بخش پیش از جنگ سرد، دوران جنگ سرد و پس از جنگ سرد، تلاش دارند به واکاوی جایگاه جمهوری اسلامی ایران در تحولات نواستراتژیک قرن بیست و یکم بپردازند.

۱- پیش از جنگ سرد

تا زمان هردوت، ناظرین استراتژی را به صورت بسیار متأثر از محیط جغرافیایی نقش آفرینان تلقی می‌کردند. در کتاب برجسته «تاریخ»، هردوت کشمکشی را میان تمدن‌های مصریان، ایرانیان، سکاها و یونانیان شرح می‌دهد که وی معتقد بود همگی‌شان به‌شدت متأثر از محیط فیزیکی جغرافیایی‌شان بودند. دت‌ریش وان بولو در کتاب «روح نظام مدرن جنگ» به سال ۱۷۹۹ پیش‌بینی می‌نمود که دول بزرگتر، دول کوچکتر را خواهند بلعید و به ۱۱ کشور بزرگ منجر خواهد شد. توماس اونس شباهتی را میان پیش‌بینی‌های وی و نقشه اروپا پس از اتحاد آلمان و ایتالیا خاطر نشان می‌کند (Owens, 1999).

در عصر طلایی بین سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۹، دنیا به یک بهشت ژئواستراتژیک مبدل شد و به فرمول‌بندی نظریات ژئوپلیتیکی کلاسیک منجر گردید. نظام بین‌الملل ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ که بسیاری دارای نفوذ جهانی بودند را به نمایش گذاشت. دیگر هیچ جبهه جدیدی برای قدرت‌های بزرگ وجود نداشت که آن را کاوش کرده یا استعمار نمایند، کل جهان بین امپراتوری‌ها و قدرت‌های استعماری تقسیم شده بود. از این نقطه به بعد، سیاست بین‌الملل کشمکش‌های دولت‌ها بر علیه هم را به نمایش گذاشت. در این دوران، دو گونه از تفکر ژئوپلیتیکی برتری یافتند: مکتب انگلو-آمریکن و مکتب آلمان. آلفرد ماهان و هالفرد مکیندر، به ترتیب جنبه‌های آمریکایی و بریتانیایی از ژئواستراتژی را در آثارشان «مساله آسیا» و «تکیه گاه جغرافیایی تاریخ» مطرح نمودند (Venier, 2004:330-336). همچنین رُدف کجالان و فردریک راتزل در مورد دولتی که شالوده مکتب منحصربه‌فرد ژئواستراتژی آلمان را پایه‌ریزی نمود، یک نظریه‌سازمانی را ارائه کردند (Owens, 1999).

در دوران جنگ دوم جهانی، برجسته‌ترین ژئوپلیتیسین آلمانی ژنرال کارل هاشوفر بود. پس از جنگ دوم جهانی، در طول اشغال آلمان توسط متفقین، ایالات‌متحده تصمیم گرفت از چهره‌های دولتی و مقامات بسیاری بازجویی کند تا مشخص شود که آیا آن‌ها بایستی به اتهام جرائم جنگی در دادگاه نورنبرگ محاکمه شوند یا نه؟ هاشوفر که در ابتدا فردی آکادمیک بود طبق درخواست مقامات ایالات‌متحده توسط ادmond والش، استاد ژئوپلیتیک دانشگاه جرج تاون، بازجویی شد. علی‌رغم حضور مستقیم هاشوفر در یکی از بهانه‌تراشی‌های حمله نازی‌ها، والش تصمیم گرفت که هاشوفر نمی‌بایست محاکمه گردد (Walsh, 1949).

۲- دوران جنگ سرد

پس از جنگ دوم جهانی، واژه «ژئوپلیتیک» به خاطر ارتباطش با نازی‌ها دچار بدنامی شد. عملاً هیچ کتاب منتشر شده‌ای بین انتهای جنگ دوم جهانی و اواسط دهه ۱۹۷۰ از کلمه‌های «ژئوپلیتیک» یا «ژئواستراتژی» در عنوان‌هایشان استفاده نکرد و ژئوپلیتیسین‌ها به خود یا آثارشان چنان برچسبی را اطلاق نمی‌کردند. با شروع جنگ سرد، جرج کنان و اسپایکمن، شالوده‌های سیاست ایالات متحده در مورد سد نفوذ را مطرح ساختند که تا ۴۰ سال بعد بر اندیشه ژئواستراتژیک غربی غالب گشت. هرچند در این باره الکساندر سورسکی پیشنهاد کرد که توان هوایی به‌طور اساسی ملاحظات ژئواستراتژیک را تغییر داده و بنابراین «ژئوپلیتیک توان هوایی» را پیشنهاد نمود. ایده‌های وی تأثیراتی بر زمامداری رئیس‌جمهور آیزنهاور داشتند اما نظرات کنان و اسپایکمن، تأثیر بیشتری داشتند. بعدها در طول جنگ سرد، کالین گری این ایده که توان هوایی ملاحظات استراتژیک را عوض می‌کند را به‌طور قطعی رد کرد، درحالی‌که کوهن^۱ ایده یک «کمبرند متلاشی‌سازی» را بررسی نمود که در نهایت نظریه دومینو را تحت‌الشعاع قرارداد (Owens, 1999).

در پایان جنگ دوم جهانی، دو قدرت جهانی یعنی ایالات متحده و اتحاد شوروی در صحنه بین‌المللی به وضوح دریافتند که عوامل جغرافیایی و ژئوپولیتیکی در صحنه‌های عملیاتی، بیشترین نقش را در تحقق پیروزی‌ها و شکست‌ها داشته است. لذا با استفاده از تجربیات به دست آمده در دو جنگ جهانی اول و دوم و وقایع تلخ نظامی که بر اثر استفاده نادرست از علم ژئوپلیتیک نصیب آلمان شده بود، توانستند عوامل ثابت ژئوپلیتیک را با عوامل انسانی و متغیر این علم ترکیب کنند و آن را در سطوح دانشگاهی و دوره‌های نظامی گسترش دهند و از آن در جهت افزایش توان ملی و بین‌المللی خود بهره‌گیرند. این موضوع در ایالات متحده بسیار قوی‌تر، علمی‌تر و کاربردی‌تر مورد توجه قرار داشت.

نظریات ژئوپلیتیسین‌ها در تدوین استراتژی‌های ملی دو ابرقدرت لحاظ شد و عملاً علائق ایالات متحده در حوزه اقیانوس اطلس، اروپای غربی، آمریکای شمالی و جنوبی و سرزمین‌های ساحلی غرب و شرق اوراسیا و هارتلند، فزونی یافت. اتحاد شوروی که توانسته بود در جریان جنگ جهانی دوم سرزمین‌های اروپای شرقی را به اشغال خود درآورد و تا قلب آلمان پیش رود،

1. Saul B. Cohen

پس از جنگ به استحکام و تجهیز پایگاه‌ها و نیروهای نظامی خود پرداخت (رحیم‌پور، ۱۳۸۱: ۴۹-۴۸).

لذا تقسیم جهان به دو قطب ژئواستراتژیک شرق و غرب با تقویت اشغال سرزمین‌های اروپای شرقی توسط شوروی و اروپای غربی توسط ایالات متحده، شکل گرفت که اثرات آن در گسترش ایدئولوژی مارکسیسم و کمونیسم در برابر تز کاپیتالیسم و سرمایه‌داری، تقسیم شدن آلمان به دو بخش شرقی و غربی و ایجاد دیوار برلین، شکل‌گیری دو پیمان امنیتی - نظامی ورشو و ناتو، ساخت بمب‌های اتمی و هیدروژنی و موشک‌های بالستیک قاره‌پیما و ... برای تقویت مناطق ژئواستراتژیکی دو ابرقدرت توسط آن‌ها قابل مشاهده بود.

ایالات متحده کوشید بر سراسر اقیانوس‌های آرام و اطلس، پهنه اقیانوس هند و خلیج فارس اعمال نفوذ کند و در این میان تأمین امنیت خروج نفت از خلیج فارس، نقش اساسی در استراتژی‌های ملی ایالات متحده داشت. از سوی دیگر، کشورهایی چون ایران، پاکستان، افغانستان و ترکیه هم از جهت جلوگیری از گسترش نفوذ کمونیسم و هم تأمین امنیت منطقه، مورد توجه قرار گرفتند. ایران موقعیت بسیار ممتازی در مقایسه با دیگر کشورهای منطقه، در نزد دو ابرقدرت داشت. موقعیت منحصر به فرد ژئوپلیتیکی ایران انکارناپذیر بود، زیرا طول مرزهای زمینی این کشور با شوروی، نسبت به دیگر همسایگان جنوبی آن به جز چین، قابل مقایسه نبود. از طرف دیگر، بخش‌های عظیمی از کشور ایران به‌ویژه آذربایجان و بخش‌هایی از خراسان، با سرزمین‌های فدراسیون روسیه در حکم مکمل‌های یکدیگرند و همچنین کشور ایران با منافع غنی نفتی، کنترل نیمی از سواحل خلیج فارس را در دست دارد و در کنار دولتهایی واقع شده که ثبات سیاسی ندارند و از نظر توانایی‌های نظامی ضعیف هستند. بنابراین حفظ موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، می‌توانست برای غرب جنبه حیاتی داشته باشد. زیرا اساس استراتژی غرب در خصوص کشورهای حوزه خلیج فارس، بر امنیت منطقه و عدم تغییر مرزهای کشورها استوار بود. بنابراین لازم بود اتحاد شوروی سابق در خصوص ایران با احتیاط قدم بردارد. بدین جهت دولتمردان شوروی سابق مایل نبودند که در خصوص حوزه خلیج فارس به‌ویژه ایران، ریسک کنند زیرا ارزش ژئوپلیتیکی ایران، برابر با کلیه کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس است و این امر، یک واقعیت ژئواستراتژیک تلقی شد (عزتی، ۱۳۸۷).

ساختار نظام ژئوپلیتیکی دو قدرت جهانی، یکی بر اساس اقتصاد و دیگری بر محور ایدئولوژی قرار داشت. در آن ساختار، کشور ایران به‌عنوان محور تعادل ژئوپلیتیکی خاورمیانه،

به کمک مکمل استراتژیک خود در جنوب خلیج فارس و با پشتیبانی قدرت بحری جهانی توانست، امنیت کامل را در حوزه خلیج فارس و جنوب غرب آسیا برقرار سازد. در نتیجه، در طول سه دهه منطقه خلیج فارس از امنیتی نسبی برخوردار بود و همه کشورهای واقع در آن با مسالمت مسائل خود را حل می کردند و هیچ گاه برخوردهای خشونت آمیز بین آنها اتفاق نیفتاد و رقابت های تسلیحاتی نیز در حوزه خلیج فارس وجود نداشت. اما این، مانع از خرید جنگ افزار نبود. از آن جا که هیچ یک از کشورها، کشور دیگری را تهدید نظامی نمی کرد، میزان و شدت بحران ها نیز بسیار پایین بود. انقلاب اسلامی ایران موجب تحولی ژئوپلیتیکی در منطقه شد و از دید برخی قدرت ها و کشورها، امنیت حوزه خلیج فارس به خطر افتاد و در سایه اشغال افغانستان توسط شوروی، مساله ژرفا و ابعاد گسترده تری یافت. در نتیجه، ایالات متحده بی درنگ در منطقه حضور پیدا کرد و برای کشورهای اروپایی نیز فرصتی فراهم شد که در تأمین امنیت منطقه به کمک ایالات متحده آمریکا بشتابند و از آن زمان تا به امروز، حوزه خلیج فارس در یک دوران بی ثباتی به سر می برد (رحیم پور، ۱۳۸۱: ۵۰).

۳- پس از جنگ سرد

از زمان فروپاشی دیوار برلین، برای اکثر کشورهای عضو ناتو یا پیمان اسبق ورشو، استراتژی ژئوپلیتیک به طور کلی یا از روند شدت بخشیدن به الزامات امنیتی یا از دسترسی به منابع جهانی تبعیت کردند، باین حال استراتژی های دیگر کشورها ملموس نبوده اند (Owens, 1999). با فروپاشی شوروی و سقوط دیوار برلین به عنوان نماد تفکیک دو قلمرو ژئواستراتژیکی در دوران جنگ سرد و باقی ماندن ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت جهانی، مفهوم قلمرو استراتژیک نیز دچار تحول اساسی شد و معیار و ملاک استراتژی دوران جنگ سرد که توان نظامی بود هر روز کمرنگ تر و بر عوامل دیگری تأکید می شد. با پایان یافتن جنگ سرد، تحول مهمی در ترتیب و اولویت ابزارهای نفوذ بین المللی پدید آمد و مسائل اقتصادی و اقتصاد سیاسی اهمیت درجه اول یافت. براون ادامه می دهد که امروزه عنصر نظامی قدرت، تأثیر کمتری بر روابط میان کشورهای بزرگ دارد و واژه «قدرت» بیشتر ناظر به توان اقتصادی ملت ها شده است (Brown, 1991: 209).

هر چند با افزایش نقش اقتصاد در عرصه روابط بین المللی پس از جنگ سرد، به نظر می رسد امروزه مناطق ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک منطبق با مناطقی است که دارای منابع طبیعی سرشار

و همچنین تولید ناخالص هنگفت باشند و بدین لحاظ است که منطقه خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس به علت در اختیار داشتن بیش از ۶۰ درصد منابع تولید انرژی (نفت و گاز) نقش ژئواکونومیک ویژه‌ای در سده بیست و یکم بازی می‌کند اما در جریان این تحولات، گرچه عامل نظامی اهمیت پیشین خود را از دست داده ولی همچنان پشتوانه بزرگی برای تأمین اهداف و استراتژی‌های اقتصادی در جهان به شمار می‌رود. بر همین اساس ایالات متحده اکنون از نظر نظامی ابرقدرتی بزرگ و بی‌رقیب است و احتمال می‌رود برای مدت زمانی این موقعیت را حفظ کند. اما ایالات متحده این واقعیت را درک کرده که از نظر اقتصادی، در مقایسه با رقیبان تازه به دوران رسیده، عقب مانده و این فاصله هر روز بیشتر می‌شود (شربانی، ۱۳۸۷: ۲۸۱). رحیم‌پور در جمع‌بندی این موضوع در مقایسه‌ای می‌نویسد که دیدگاه در دوران جنگ سرد «سیاسی بود با ابزار نظامی، در فضای رعب و وحشت» ولی پس از جنگ سرد، دیدگاه «انسانی است با ابزار اقتصادی در یک فضای جهانی» (رحیم‌پور، ۱۳۸۱: ۵۵).

۳-۱. قلمروهای ژئواستراتژیک از نظر برژینسکی: «منظومه آمریکای شمالی»، «منظومه اروپا»، «منظومه آسیای شرقی»، «منظومه آسیای جنوبی»، «منظومه ناموزون مسلمانان» و «منظومه احتمالی اوراسیا»، ۶ قلمرو ژئواستراتژیک مورد اشاره زیگنیو برژینسکی در کتاب «خارج از کنترل» در قرن بیست و یکم است که در ادامه به آن‌ها پرداخته شده است: یک؛ منظومه آمریکای شمالی: این منظومه عمدتاً تحت سلطه ایالات متحده آمریکا و بر محور منطقه آزاد تجاری آمریکای شمالی قرار داشته و قدرت منحصربه‌فردی را در میان بلوک‌های اقتصادی جهان تشکیل می‌دهد که احتمالاً در آینده به پیوند خوردن تدریجی کانادا و ایالات متحد منجر می‌گردد. شاید در مرحله‌ای به صورت کنفدراسیون آمریکای شمالی ظاهر شود. حوزه وابسته به آن، کشورهای باقی‌مانده در نیم‌کره غربی به انضمام کوبا پس از سرنگونی حکومت کمونیستی کوبا خواهد بود.

دو؛ منظومه اروپا: از نظر اقتصادی تقریباً یکپارچه، اما از نظر سیاسی هنوز به گونه‌ای چشمگیر پراکنده است. زیرا همچنان با مشکل یک آلمان قدرتمند روبه‌روست، حدود شرقی اروپا هنوز مشخص نشده، چگونگی گذار به دوران پس از کمونیسم نیز چندان روشن نیست. حوزه وابسته آن، اروپای شرقی و بخش بزرگی از آفریقا را در بر خواهد گرفت.

سه؛ منظومه آسیای شرقی: زیر سلطه اقتصادی ژاپن است، اما چهارچوب سیاسی و امنیتی مطمئنی ندارد، از این رو بالقوه در تنش‌های منطقه‌ای آسیب‌پذیر است. چین همچنان در پی

تقویت بنیه سیاسی و اقتصادی خود در این منطقه است. حوزه وابسته آن احتمالاً بخش‌های شرقی اتحاد شوروی، جنوب شرقی آسیا، استرالیا و زلاندنوست.

چهار؛ منظومه آسیای جنوبی: به‌ظاهر انسجام سیاسی و اقتصادی ندارد، اما درعین‌حال در معرض نفوذ سلطه اقتصادی و سیاسی گسترده خارجی نیست. در این منظومه هند می‌کوشد سلطه خود را در بخشی از منطقه تحکیم کند، لکن با مقاومت کشورهای اسلامی واقع در غرب و شمال غربی (از جمله آسیای مرکزی) روبه‌روست.

پنج؛ منظومه ناموزون مسلمانان: این منظومه، کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه (به جز اسرائیل)، شاید ترکیه (به‌ویژه اگر به اروپا نپیوندد)، کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، عراق، ایران، پاکستان و کشورهای نوپای آسیای مرکزی تا مرزهای چین را در برمی‌گیرد. این کشورها مشترکات بسیاری دارند، اما منظومه در معرض نفوذ بیگانه است و کماکان انسجام سیاسی و اقتصادی ندارد.

شش؛ منظومه‌ی احتمالی اوراسیا: این منظومه با «حفره آسمانی» ژئوپولیتیکی زیر سلطه روسیه خواهد بود و سراسر قلمرو اتحاد شوروی را در برمی‌گیرد ولی احتمالاً با منظومه‌های اروپا، آسیا و اسلام در تنش خواهد بود.

برژینسکی عنوان می‌کند این قدرت‌ها گاهی با یکدیگر سازش و همکاری دارند و گاهی در چهارچوب روند سیاسی، مستقل عمل کرده و با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. وی ادامه می‌دهد که سه منظومه اول (آمریکای شمالی، اروپا و آسیای شرقی) از انسجام سیاسی و اقتصادی برخوردار و سه منظومه‌ی دوم (جنوب آسیا، هلال ناموزون مسلمانان و اوراسیا) در سطوح مختلف در معرض نفوذ دخالت‌های خارجی خواهند بود. بی‌گمان قدرت ایالات‌متحده در این منظومه افزایش یافته و راه برای افزایش نقش آمریکا در میان دیگر منظومه‌ها نیز باز خواهد شد. ایالات‌متحده آمریکا تعیین‌کننده اصلی روندها در خلیج فارس و منطقه خاورمیانه باقی مانده و در مواردی از درگیر شدن با مردم مسلمان منطقه ناگزیر خواهد بود. خطر درگیری دراز مدت برای ایالات‌متحده این است که این کشور را در باتلاق مشکلات مستمر تقریباً بی‌انتهای منطقه گرفتار خواهد کرد. درگیری منظومه‌های قدرت بیشتر، جنبه اقتصادی خواهد داشت و از این منظر، اروپای متحد رقیب سرسخت اقتصادی آمریکا خواهد بود. درست همان‌گونه که آمریکا، ژاپن را دشمن اقتصادی خود تصور می‌کند (برژینسکی، ۱۳۷۲).

۲-۳. قلمروهای ژئواستراتژیک از نظر هانتینگتون^۱: متفکر فقید ساموئل هانتینگتون در مقاله‌ای با عنوان «آمریکا ابرقدرت تنها؛ گذار از نظام تک-چندقطبی» که در مجله فارین افرز به چاپ رساند، نتیجه گرفت که ایالات متحده، آخرین و یگانه ابرقدرت جهان خواهد بود. وی در این مقاله اعلام کرده است که سیاست‌های بین‌المللی معاصر، هیچ شباهتی به الگوهای ارائه شده ندارد (تک‌قطبی، یک‌قطبی بر پایه ائتلاف قدرتهای درجه دوم، بی‌قطبی، سه‌قطبی و چند قطبی). نظام کنونی نظامی است «تک-چندقطبی» که در آن یک ابر قدرت و چند قدرت عمده وجود دارند. در چنین نظامی، برای حل و فصل مسائل کلیدی بین‌المللی نه فقط اقدام تنها ابرقدرت که همواره به‌نوعی ائتلاف دیگر قدرتهای عمده نیاز است. با این وجود، آمریکا ابرقدرتی است که می‌تواند عمل دیگر مجموعه کشورها را در مسائل کلیدی «وتو» کند. ایالات متحده بی‌گمان تنها کشوری است که در همه ابعاد قدرت اقتصادی، نظامی-دیپلماتیک، ایدئولوژیک و فرهنگی دست بالا را دارد و از توانایی و امکانات لازم برای پاسداری از منابع خود تقریباً در سراسر جهان برخوردار است. در سطح دوم نظام معاصر، قدرتهای بزرگ منطقه‌ای قرار دارند، این قدرتها بر مناطقی از جهان مسلطاند بی‌آنکه همچون آمریکا بتوانند اهداف و قابلیت‌های خود را در سطح جهان گسترش دهند. این قدرتهای بزرگ منطقه‌ای عبارت‌اند از:

۱. ترکیب آلمان و فرانسه در اروپا؛

۲. روسیه در اروپا؛

۳. چین و تا حدودی ژاپن در آسیای شرقی؛

۴. هند در آسیای جنوبی؛

۵. ایران در آسیای جنوب غربی؛

۶. برزیل در آمریکای لاتین و آمریکای جنوبی

۷. نیجریه در آفریقا.

در سطح سوم، قدرتهای درجه دوم منطقه‌ای قرار دارند که اغلب، منافعشان با منافع قدرتهای برتر در منطقه در تعارض است. این قدرتها عبارت‌اند از:

۱. انگلستان نسبت به ترکیب آلمان - فرانسه در اروپا؛

۲. اوکراین نسبت به روسیه؛

1- Huntington

۳. ژاپن در قیاس با چین؛

۴. کره جنوبی در مقایسه با ژاپن؛

۵. پاکستان در برابر هند؛

۶. عربستان در مقابل ایران و

۷. آرژانتین در مقایسه با برزیل.

او معتقد است که سیاست‌های جهانی از نظام دو قطبی دوران جنگ سرد و از مرحله چند قطبی که اوج آن جنگ خلیج فارس بود عبور کرده، اکنون نیز بیش از آن که واقعاً وارد دوران چندقطبی قرن بیست و یکم شود، در حال گذار از دوران «تک- چندقطبی» است که یک تا دو دهه طول خواهد کشید (هانتینگتون، ۱۳۷۸).

۳-۳. قدرت‌ها و مناطق ژئواستراتژیک از نظر کوهن: رابرت کوهن معتقد است که براساس یک دیدگاه ساختاری، توزیع توانمندی‌ها در جهان، چندقطبی خواهد بود اما قطب‌ها سهم‌های مختلفی از قدرت خواهند داشت. وی می‌نویسد که قدرت آلمان در اروپای غربی همپای قدرت ژاپن در آسیای شرقی رو به افزایش است. لذا وی تقسیم‌بندی ژئواستراتژیک خود را این‌گونه عنوان می‌دارد: قطب نظامی روسیه که اهمیت کمتری یافته و خواهد یافت؛ قطب اقتصادی- مالی (ژاپن و آلمان) که اهمیت روزافزون دارند؛ قطب دموگرافیک (چین و هند) که دارای بیشترین پشتوانه جمعیتی است تا ثروت؛ و قطب نظامی- اقتصادی که در آمریکا متبلور است. البته بر اساس همین دیدگاه، سهم قدرت عمومی در آمریکا، روسیه و اروپای غربی پایین آمده و اهمیت ژاپن و چین افزایش یافته و در «جهان سوم» کشورهای «قدرتمند منطقه‌ای» ظهور کرده‌اند:

۱. ایالات متحده آمریکا: قطب ثروت و قدرت نظامی؛

۲. آلمان و ژاپن: قطب ثروت؛

۳. چین و هند: قطب جمعیت و

۴. روسیه: قطب قدرت نظامی (Cohen, 1991:20).

۳-۴. قلمروهای ژئواستراتژیک در سده بیست و یکم: در حال حاضر محور مناطق ژئواستراتژیک «عامل انسانی و منابع اقتصادی» است و میزان تولید ناخالص ملی کشورها است که در تعیین مناطق استراتژیک نقش اصلی را بازی خواهد کرد. گرچه در دوران جنگ سرد محور مناطق ژئواستراتژیک جهان، استراتژی‌های نظامی بود، اما اکنون قلمروهای ژئواستراتژیک سابق دگرگون شده است (شربانی، ۱۳۸۷: ۲۸۰). اکنون نقاط استراتژیک، مناطق استراتژیک و

قلمروهای ژئواستراتژیک بیشتر براساس معیارهای اقتصادی تعیین می‌شود، لکن قابلیت مناطق از جهت کاربرد نظامی هم مورد نظر است. این نکته بسیار حساسی است، یعنی عامل اقتصادی به تنهایی در کار نیست، بلکه پشتوانه قدرت نظامی و ملاحظات نظامی هم در کنار ملاحظات اقتصادی اهمیت دارد. لذا ادغام این دو عامل به قلمروهای جغرافیایی می‌رسد که این موضوع محدوده قلمروهای ژئواستراتژیک قرن بیست و یکم را تعیین می‌کند. بدین‌سان انطباقی بین قلمروهای ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک صورت گرفته است. پایایی این قلمروها و مناطق نیازمند یک تکیه‌گاه اصلی است و در سده بیست و یکم، منطقه خاورمیانه و خلیج فارس به عنوان تکیه‌گاه انتخاب شده است (رحیم‌پور، ۱۳۸۱). آلفرد ماهان درباره اهمیت این منطقه می‌گوید: «کنترل خلیج فارس به‌وسیله یک دولت خارجی با نیروی دریایی قابل توجه و کشتی‌های جنگی که دارای بندر نظامی نیرومند باشد، باعث تسلط بر تمام راه‌هایی که به خاور دور، هندوستان و استرالیا منتهی می‌شود خواهد شد» (ولادار، ۱۳۶۴: ۸۲).

مایل افشار می‌نویسد که در حقیقت می‌توان قرن بیست و یکم را دوره تسلط مفاهیم جدیدی چون ژئواکونومی دانست. دوران اندیشه «ژئواکونومی»^۱ عصر جدیدی که نقش کشورها و ایفاگری آن، همه منوط به داده‌ها و داشته‌های اقتصادی آن‌هاست و نقش‌آفرینی و موقعیت کشورها و مناطق جغرافیایی نیز در راهبردهای کلان قدرت‌های بزرگ که به کلام دقیق همان‌ها تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل نیز می‌باشند، در گرو توان اقتصادی است که به‌موجب آن بازیگر یا بازیگران منطقه‌ای به نظام اقتصاد جهانی چه به عنوان تولیدکننده انرژی، یا توزیع‌کننده یا بازیگر تسهیل‌گر توزیع و یا حلقه‌های مکمل این نظام درهم‌تنیده پیوند می‌خورند. در این میان منطقه خاورمیانه به‌واسطه موقعیت حساس و منحصربه‌فردی که در استراتژی انرژی و قلمروهای ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک در قرن بیست و یکم دارد، بسیار مورد توجه قرار گرفته است (مایل افشار، ۱۳۹۱: ۱۱۰).

۱- واژه «ژئواکونومی» در اواخر دهه ۹۰ میلادی مطرح شد که برخی به اشتباه آن را جایگزین «ژئوپلیتیک» می‌دانند و گروهی هم به اشتباه فکر می‌کنند که دوران ژئوپلیتیک به سرآمده است و دوران «ژئواکونومیک» مطرح است، در حالی که این یک اشتباه در تعبیر مفاهیم است؛ زیرا واژه ژئواکونومی در واقع تغییر نام و هدف واژه ژئواستراتژی است. در حقیقت در مفهوم ژئواکونومی، اهداف با دخل و تصرف در استراتژی‌های اقتصادی با بهره‌گیری از بستر ژئوپلیتیک به اهداف استراتژیک تغییر شکل دادند (عزتی، ۱۳۸۴: ۳۴).

در حقیقت ژئواکونومی از ترکیب سه عنصر جغرافیا، قدرت و اقتصاد شکل گرفته است و به نظر می‌رسد سیاست که عاملی مهم در ژئوپلیتیک بوده جای خود را به اقتصاد داده است. اما این موضوع به این معنا نیست که ژئواکونومی چیزی غیر از ژئوپلیتیک و یا در برابر ژئوپلیتیک است، بلکه ژئواکونومی جزئی از ژئوپلیتیک و یکی از اندیشه‌های ژئوپلیتیک در عصر حاضر می‌باشد (عزتی، ۱۳۸۴: ۲۹).

بنابراین تعریف، مناطقی در سده بیست و یکم حائز اهمیت هستند که دارای نقش اقتصادی می‌باشند. بر این اساس، در قرن حاضر جهان را به شش منطقه تقسیم می‌کنند و هر منطقه‌ای که خارج از این تقسیم‌بندی قرار بگیرد از اهمیت چندانی برخوردار نیست. این مناطق عبارتند از: آمریکای شمالی؛ اروپای غربی؛ خاورمیانه (خلیج فارس)؛ آسیای جنوب شرقی؛ محور مسکو لنین‌گراد و هند. که هر یک از این مناطق یک قدرت ژئواکونومی هستند. از این شش منطقه، چهار منطقه مصنوعات خود را به سایر کشورها صادر می‌کنند و از تولید انبوه برخوردار هستند. فقط یک منطقه است که مواد خام صادر می‌کند و این منطقه خلیج فارس است. منطقه هند را هم به این خاطر انتخاب کرده‌اند که از آن به‌عنوان مهد دموکراسی یاد می‌کنند و چون دموکراسی به رشد اقتصادی کمک می‌کند، لذا آنجا را جزو مناطق ژئواکونومیک آورده‌اند (غلامی، ۱۳۹۲: ۷۶).

در این رابطه برژینسکی، توضیحات کاملی را در مقاله خود تحت عنوان «ژئواستراتژی از راه ژئواکونومی» داده است. جالب است که در تعیین مناطق ژئواکونومی که انطباق کاملی هم با قلمروهای ژئواستراتژیک قرن بیست و یکم دارد خاورمیانه باز همان نقش منطقه ژئواستراتژیک حساس جهان را به خود اختصاص داده و ایران نیز در مرکز آن منطقه است (عزتی، ۱۳۸۴).

نتیجه‌گیری

با توجه به اهمیت ژئواکونومی در تحولات قرن بیست و یکم و با نگاهی به نقشه منابع انرژی درمی‌یابیم که بیش از ۷۰ درصد ذخایر نفت و گاز جهان در منطقه کوچکی از حوزه خلیج فارس تا حواشی خزر نهفته است و به همین دلیل این منطقه تکیه‌گاه قلمروهای ژئواستراتژیک انتخاب شده است که در آن ایران نقش کلیدی و محوری دارد (رحیم‌پو، ۱۳۸۱). همچنین واقعیت ژئواکونومی قرن حاضر بیانگر اهمیت این گزاره است که نقش قدرت برتر جهانی از آن کشورهایی است که بتوانند بر منابع و خطوط انتقال انرژی جهان به‌ویژه نفت و گاز تسلط داشته باشند. این

تفکر استراتژیک، پیش از هر چیز، کنترل منطقه‌ای را ایجاد می‌کند که از «کانال سوئز» تا گذرگاه استراتژیک «مالاگا» را که سه منطقه‌ی جغرافیایی را در بردارد، در برمی‌گیرد که عبارت است از:

۱. جنوب غرب آسیا با محوریت حوزه خلیج فارس به‌ویژه ایران؛

۲. جنوب آسیا با محوریت هندوستان و

۳. جنوب شرق و شرق آسیا با محوریت ژاپن.

در این مثلث استراتژیک جدید، ایران نقشی حیاتی دارد، زیرا تنها کشوری است که از امکاناتی ویژه برای انتقال انرژی از آسیای مرکزی به دریای عمان و خلیج فارس برخوردار است (غلامی، ۱۳۹۲: ۷۷). چنان چه مناطق استراتژیک دوران جنگ سرد (ژئوپلیتیک) منطبق با عامل اقتصادی (ژئواکونومیک) گردند، آن مناطق موقعیتی بین‌المللی خواهند یافت که جایگزین نداشته و نقشی محوری در تدوین استراتژی‌های جهانی پیدا خواهند کرد. در حال حاضر ایران از چنین موقعیت ممتازی برخوردار است (شربانی، ۱۳۸۷). نکته بااهمیت این است که علی‌رغم نظریه صاحب‌نظران که اعتقاد داشتند با از بین رفتن نظام دوقطبی، ایران به‌زودی اهمیت ژئوپلیتیک خود را از دست خواهد داد، چون آنچه به ایران به‌عنوان یک منطقه ممتاز ژئوپلیتیکی اهمیت بخشیده بود، همسایگی با شوروی و بلوک شرق بود، از این‌رو طبیعی است که با فروپاشی این بلوک ایران نیز اهمیت خود را از دست بدهد. اما گذشت زمان شکست این نظریه را ثابت کرد و مسیر وقایع خلاف این فرضیه را به اثبات رسانید. چراکه با کشف و اهمیت منابع زیرزمینی و ذخایر انرژی در خزر و قفقاز بار دیگر اهمیت ژئوپلیتیکی ایران البته در قالبی دیگر نمایان گردید. در سراسر جهان قلمروهای ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک بر هم منطبق شده‌اند و علت این انطباق قدرت مانوری است که در مواقع بحرانی می‌توانند از خود نشان دهند. این یک واقعیت است که کشورهای دارای منابع انرژی در خاورمیانه بی‌ثبات هستند ولی همه کشورهای جهان به این منابع نیازمندند. لذا ناامنی را ژئواستراتژی توجیه می‌کند و نیاز را ژئواکونومی (رحیم‌پور، ۱۳۸۱: ۵۹).

قلمروهایی که در این گفتار گذار تاریخی آن‌ها را از گذشته‌های دور، تا پیش از جنگ سرد، در طول جنگ سرد، پس از جنگ سرد و همچنین قلمروهای نواستراتژیک سال‌های پیش رو را، نشان دادیم و جایگزینی عرصه‌های اقتصادی سیاسی به‌جای عرصه‌ی تک‌بعدی نظامی جنگ سرد، تحول اساسی مفاهیم استراتژیکی بیان گردید. عنوان گردید که امروزه ژئواکونومی تفکر مسلط در عرصه‌های نواستراتژیک شده است.

در نظر جفری کمپ، مثلث حیاتی و استراتژیک نوین، جنوب غرب آسیا با محوریت حوزه خلیج فارس، جنوب آسیا با محوریت هندوستان و جنوب شرق و شرق آسیا با محوریت ژاپن معرفی گردید و با برشمردن شاخص‌های ژئواکونومیک ایران، به نقش حیاتی این کشور در این قرن پرداخته شد.

هدف از این گفتار، جلب کردن توجهات به اهمیت موقعیت ج.ا. ایران در عرصه نظام بین‌الملل با کمک ژئوپلیتیک ایران است چراکه موقعیت ژئوپلیتیکی در کنار برتری‌های ژئواکونومی به ایران ارزش و اعتباری بخشیده که سایر کشورهای منطقه فاقد آن هستند (مایل افشار، ۱۳۹۱: ۱۱۱). لذا ایران که کشوری مهم از دید استراتژیک در دوران جنگ سرد مطرح بود، باری دیگر با عامل اقتصادی (ژئواکونومیک) منطبق شده و موقعیت منطقه‌ای آن تبدیل به موقعیت ممتاز بین‌المللی گردیده است و این موقعیت استثنایی سبب می‌شود تا قدرت‌های جهانی نگاهی هدفمند به ج.ا. ایران در تدوین استراتژی‌هایشان در قرن بیست و یکم داشته باشند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- برژینسکی، زبینگو (۱۳۷۲). **خارج از کنترل**، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران: اطلاعات.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵). **اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک**، مشهد: انتشارات پاپلی.
- حسین پور پویان، رضا (۱۳۸۵). **تحلیل و بررسی همپوشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تعامل با جمهوری آذربایجان با واقعیت‌های ژئوپلیتیک**، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- رحیم‌پور، علی (۱۳۸۱). «**تحولات ژئواستراتژیک در سده بیست و یکم و جایگاه منطقه و ایران**»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره ۱۸۳ و ۱۸۴، آذر و دی.
- شربینانی، قوام (۱۳۸۷). **امنیت ایران و رویکرد ناتو در آسیای مرکزی**، تهران: مرکز چاپ و نشر انتشارات وزارت امور خارجه.
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۷). **ژئوپلیتیک**، چاپ هفتم، تهران: سمت.
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۴). **ژئواکونومی انرژی و پیامدهای امنیتی آن بر سه کشور ایران، پاکستان و هند**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- غلامی، مجید (۱۳۹۲). **تحول مفهوم حاکمیت و امنیت در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی و امنیت**

ملی جمهوری اسلامی ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

غلامی، مجید (۱۳۹۲). **پیش به سوی ناتو ۳**، تهران: انتشارات آرنا.
مایل افشار، فرحناز (۱۳۹۱). «بررسی تأثیر جایگاه ژئوپلیتیک و ژئواکونومی در مؤلفه‌های قدرت ملی ایران»، فصلنامه ره نامه سیاستگذاری، دوره ۳، شماره ۱، بهار .
ولادار، ر (۱۳۶۴). **خلیج فارس در عصر استعمار**، ترجمه شیخ‌آبادی، تهران: سحاب.
هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸). «آمریکا ابرقدرت تنها؛ گذار از نظام تک، چندقطبی»، ترجمه مجتبی امیری، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال سیزدهم، شماره ۱۰۹ و ۱۰۸، خرداد و تیر.

ب) منابع انگلیسی

- Brown, Seymon. (1991). "Explaining the Transformation of World Politics", **International Journal**, Vol. xl VI, no. 2. Spring.
- Brzezinski, Zbigniew (1986). **Game Plan: A Geostrategic Framework for the Conduct of the U.S.–Soviet Contest**, Boston: The Atlantic Monthly Press.
- Cohen, Rabin. (1991). **The Emergence of a New Second Order in International System in Nuclear and the Near Nuclear Countries**, Cambridge.
- Grygiel, Jakub J. (2006). **Great Powers and Geopolitical Change**, Baltimore: The Johns Hopkins University Press.
- Owens, Mackubin Thomas (1999). "In Defense of Classical Geopolitics". **Naval War College Review LII** (4). Retrieved 2004-01-11. Autumn.
- Venier, Pascal (2004). "The Geographical Pivot of History and Early 20th Century Geopolitical Culture", **Geographical Journal**, vol. 170, no 4, December 2004, pp. 330-336.
- Walsh, Edmund A. (1949). **Total Power: A Footnote to History**, Garden City, New York: Doubleday & Company, Inc.

